

جلد سوم

# زندگانی

نگارش  
مهدی داوودی  
—><—

حق چاپ و ترجمه محفوظ

کتابفروشی چاپخانه اقبال

تهران

۱۳۱۷

# قسمت اول

- خوش آمده ها ، کامیابیها -

## اول

- منیره بعد از خسرو و بعد از رشید -

پیش از ورود در ملاحظه گزارشات این قسمت، چنانچه این قسمت خود معلوم میدارد لازم میدانیم خاطر گرام خواننده محترم را باین معنی آگاهی دهیم، که این قسمت یعنی این کامیابیها در واقع دنباله و نتیجه همان دامها و نیرنگهایی است که در پیش چگونگی های آن گذشت. - بنابراین پس از ملاحظه بارهای ریشه ها که در خلال مدت این چند سال کیفیت ایجاد آنها میتوانست در مورد و محل قسمت پیش ابراد شود، اکنون مقتضی است باردیگر بچند سال قبل برگشت نموده، احوال منیره را بعد از خسرو و بعد از رشید ملاحظه کرده، نیز از گزارشات دیگری که در جریان این چند سال بوقوع پیوست آگاهی پیدا نمائیم.

منیره بعد از خسرو، که درباره او هیچ دیگر نمی اندیشید فقط اندیشه هایی راجع برشید داشت. - میدانیم او باین جوان تقریباً علاقه و محبتی بهم زده او را پسندیده بود. - ولی از طرفی رشید با آن کاغذ و باترک مرادۀ قطعی خود صفحه دیگری در مقابل احساسات این زن جوان و زیبا ایجاد کرده، طبع مهرور و خود پسند زنانه او را بوضع سکونت ناپذیری برانگیخته بود.

زن که در تحول و تلون در موارد بسیار گواهی های شایان ملاحظه ای از خود نشان داده است، بویژه در آنجا که مسائلی با احساسات او سروکار پیدا کند، بر علیه خواهشهای لطیفش قیام نماید، فوراً میتواند مانند گلی که از ساقه بریده شده باشد خیلی زود پرمزده و وارفته گردد. ولی در منیره این بزمردگی و وارفتگی جای خود را بخشم و کینه مهیبی داده و بطرز خوفناکی او را به آیت خشم و کینه تبدیل نموده بود.

اگر فراموش نشده باشد در نظر خواهد بود که منبره پس از دیدن تمامی هیئتهای ناگواری که در کاغذ رشید بنظرش رسید ، سرانجام دریابان همه پس از قدری تأمل و تفکر ، فقط با کبر و غرور چهره زیبای خود را در آینه نگریسته ، با آثار و علائمی که از تصور و تأکید بکنوع فتح و ظفر عمیق درونی بر چهره او نمایان گشته بود از اطاق خود خارج شد . در اینموقع منبره برای يك میدان نبرد نقشه‌هایی طرح نموده ، راه و روشهایی معین میکرد . - این نبرد ، نبرد او با رشید ، و وسیله و لوازم آن نیز تنها زیبایی خود او بوده است .

بدرستی برخی زنان زیبایی را تنها و آخرین و مؤثرترین وسیله‌ای میدانند که در سایه آن میتوانند باغراض و خیالات خود موفق شوند . - در جائیکه این نظریه در میان باشد البته خیلی آسان مینماید که زن بدون تأمل در کمیت و کیفیت رفتار خود در اجرای بندار و نظریه خویش زیاده روی نموده ، و در نتیجه مانند يك ماده مخدر که بیش از حد مناسب مصرف بشود ، بموضع حصول يك کیف و نشانه معتدل خود را دچار یکنوع سرگیجه و بیحالی مؤثر بنماید .

منبره باین وسیله دست میزد . - تنها و آخرین راهی که بنظرش رسید این بود که در پرتو زیبایی و زن بودن خود مخالف رشید اقدام کرده ، و این را که گمان مینمود بمقام و عشق او توهینی وارد شده است تلافی نماید .

آیا او میخواست معشوق دیگری تهیه کرده و بوجود اورشیدرا آشفته کند ، یا او را بر علیه رشید برانگیزاند ؟ لابد ، باید چنین باشد . زیرا ایندفعه منبره خطا کار که خود را مغبون هم میدید وسیله دیگری در دسترس نداشت .

ولی گویا از خوشبختی خود او بود که این نیت و اقدام او هنوز بوجود نیامده از بین رفت . - چه بفاصله یکماه از بعد از رسید کاغذ رشید شنید که رشید از تهران خارج شده است .

رشید بکرج سراملاک خود رفته بود .

این جوان که پرده‌های کردار و گفتار منبره تأثیر شدید و عمیقی در روحیه و اخلاق او نموده بود ، بنابر همان عبارات و گفته‌هاییکه بر روی کاغذ آورد در حقیقت در معرض تغییر و تحول بزرگی واقع شده ، عقیده و فکر و آلبش یکی دیگرگون گشته بود .

در بی ناهنجاریهای رفتار خود ، ویژه در این یکی - در مورد منیره -  
نحو خارج از تصویری خود را دچار سرزنشها و سرافکنندگیهای وجدانی ملاحظه  
نموده ، در کمال رغبت و عقیده خواست تهران را ترك بگوید . - بیشتر باین منظور  
که چندی از محیط آلودگیهای خود دور باشد ، تصادف بار دیگر او را با منیره  
روبرو نکند و بدینوسیله بتواند آرامش وجدان و تسلی حقیقت مجروح وجود خود  
را فراهم سازد خواست دامن از هر نوع آلودگی فروشوید ، و چنانکه خود گفته  
بود از آن پس چندی عزت و سعادت زندگانی سرافتمندانه را درك نماید .

برای بدکار هیچ داروئی شفا بخش تر از این استحاثة ناشکوه روح نیست . -

**تائیس** که در غرقاب و رطبات بلیدی غرق و غوطه‌ور بود ، فقط تاشهای جلیل  
نورباکی و بهره‌زکاری توانست لکه‌های سیاه سیاهکاری را از لوحه روح آلوده‌اش  
زدوده ، در پرتو انوار شریف خود آنرا تانك و سعادت‌مند نماید .

رشید در این نیت از تهران خارج شد و مدت‌های مدید در کرج ماند . -

در آنجا کارهای ملاحتی و مالکی برداشت ، چون غیبت او سالها نطول انجامید از  
اینرو منیره هم بتدریج از او منصرف شده بحال خود پرداخت .

بنزدیک چهار سال از داستان خسرو ، از رفتن و از پاشیده شدن خانمان او

می‌گذشت . - در این مدت منیره آزادی‌های يك زن جوان را بتمام معنی  
درك می‌کرد و در وضع ساکت و گمنامی روزگار می‌گذراند . ساکت و گمنام بود ،  
ولی در سکوت و گمنامی خود امتیازات و اختیارات بسیار داشت . - شب و روز  
خود را همچون سر می‌کرد که يك زن صاحب خانه و صاحب شوهر و فرزند بتواند  
سر کند . - در بیرون اختیارات زیاد ، و در درون طرفداری و طرف‌گذاری زیاد  
داشت . - چون زنی بود خانه دیده ، شوهر دیده و فرزند دیده ، از اینرو همه‌ها  
هم که این مقامات را از دست داده بود باز در او بهمان نظر نگریسته میشد . -  
در حالی که اعیانیت و ناز پرورده شدنهای او هم بهر صورت می‌توانست مقام خود  
را حفظ کند .

بعد از خسرو ، آن خصائص اعیانیت و این آزادی بی‌خانمانی ، منیره و احوال  
او را تشکیل میداد .

اکنون اگر در این مورد این پرسش پیش بیاید که بالاخره ماه‌ها و سالهای

منیره در باطن و در بیرون چگونه می گذشت ؟ کسی نمیتواند جوابی درباره آن بدهد . آنچه که از خارج نشانیهای ندارد نمیتوان کیفیت آنرا وصف نمود . امور بسیاری هستند که کاملاً در تاریکی می گذرند . - برای این امور و این تاریکی هرگز مشخصاتی در بین نیست . - البته اگر وقتی نوری بر فضای تاریک آن بتابد ، چیزهایی را در آن آشکار نماید آن امر دیگری است . - ولی تا مادامی که چنین نوری بر چگونگی های يك امر تاریک نتابیده باشد ناچار هرگز نمیتوان در باب آن نظری اظهار نمود .

زندگانی منیره در اینمدت کاملاً بر اینگونه بود . ولی مهذا در خلال این حال فقط يك نکته جا دارد ایراد بشود ، و آن اینکه منیره بهر حال زنی جوان و زیبا بود . - چون بر این جوانی و زیبایی و آزادی ، اخلاق و خصوصیات تربیتی منیره را هم یاد آور شده و اضافه نمودیم آنگاه دیگر از هر جهت دم فرو نمی بندیم و ایراد مطلب زیادتری را در باره آن برای خود ناچار می بنداریم . - زیرا ما خود بر این امر بیشتر علاقه مندیم که منیره را همچون که خانواده و بستگانش عقیده داشتند برای مدت این چند سال زنی عقیف و نجیب بشناسیم . - اکنون اگر منیره در اینمدت اسراری برای خود داشته است البته تا مادامی که دسترسی بر آن اسرار میسر نشده از اظهار هر نوع نظری در باره آن خودداری میشود .

ضمناً بگوئیم معتقدیم که حکمت و تجربه بر این معنی گواهی نمیدهد که در نزدیک يك گیاه عشقه چوبه خشک یا تکیه گاه دیگری را بر پا نموده ، آنگاه انتظار داشته باشند که آن عشقه ، آن گیاه بیچنده و مواج ، که همه جهت استعداد و ساختمانی برای بیچیدن و گرویدن دارد بان چوبه خشک یا بان تکیه گاه ، گذشته از اینکه نازک یا ضخیم ، آلوده و یا پاک باشد نه بیچد . - دختر یا يك زن جوان در سنین بلوغ و جوانی خود يك گیاه عشقه است ، کیفیت نمو و انحرافات این گیاه هیچگاه نمیتواند خارج از ملاحظه باشد . - هر لحظه نسیمی که میوزد ، انحرافی که او بر اثر وزش آن نسیم پیدا میکند ، چیزی را که خود میخواهد ، جسمی را که در سر راه خود می یابد ، جزر و مدهائی را که میکشد ، دوری ها و نزدیکیهایی را که بساطت غریزی خود اعمال مینماید ، آن احتیاطات و آن بی

بروایشها ، آن تموجات و آن آرامشها ، آن جذب کردنها و آن مجذوب شدنهای  
فطری ، آن بی اعتدالیها و زیاد رویهای هولناک که بویژه جهالت شخصی ، فقدان  
مزایای اخلاقی و خرابی محیط را هم همراه داشته باشد اموری هستند که کمتر  
میتوانند درخور بی اعتنائی و بی قدری واقع بشوند .

آزادی و بحال خود واگذاری يك دختر یا يك زن جوان امری است که  
همیشه میتواند در پیرامون خود چیزی را که دل واپسی و نگرانی ناپایده میشود همراه  
داشته باشد . - برای زنان و دخترانی که بویژه دارای تربیت خوب ، اخلاق خوب ،  
معرفت خوب و بالاخره محیط خوب نباشند این معنی خیلی شایان توجه مینماید .  
آزادئی که در این موارد اعمال بشود قطعاً يك آزادی خسران آوری است . -  
برای اینگونه آزادی ها نمونه شایسته تاملی در دسترس داریم .

آزادی زناگران باشد که چندی پیش بوده است . آزادی بعد از مشروطیت  
می گوئیم . ملاحظه شد که هم زندگانی فردی و هم زندگانی اجتماعی از آن آزادی مکروه رنج  
میبرد . - نتایج ناروای آن آزادی طوری نبود که عکس العمل ملال خیز و خوفناکی را  
در زندگانیهای فردی و اجتماعی نبخشد . - هم فکر و هم زبان کشور از آن  
آزادی مرارت میدید . قومی که بطهارت و عزت نسل خود علاقمند است هرگز  
بتجلیات فریبنده آن گونه آزادیها عصمت و رفعت مقام آداب موروثی خود را از  
دست نمیدهد . - زیرا آن آزادی نیست ، سقوط مواهب اخلاقی و انحطاط مائز  
ملکات و مراسم قومی است . - مجتهدی است که دفعه ردا و عمامه را بر زمین گذارده  
یک نفر شرابخوار و عربده جو بگردد . - البته تعدیل عمامه و شرابخواری بنا بر مقتضیات  
عصری و اقتضای موفقیت شخصی ، موفقیت و کامیابی حقیقی است ، که نه آن عمامه  
را که شایسته نیست و نه آن شرابخواری را که جایز نیست پذیرفته ، بلکه از  
تعدیل آنها یک نفر منور و متجدد واقعی بشود .

آزادی را می بایم . - آزادی بمعنای مفید و حقیقی خود نه آن  
آزادی بود که يك دختر مکتب رو ، **چهل طوطی** خوان و **جودی** خوان ،  
**قرآن** حفظ کن ، چادر بسر ، خانه نشین ، نماز خوان ، روزه  
بگیر ، گریه کن ، بی معرفت و ناهنجار ، مقید و محدود ، ولی بیش از همه  
عقیف و محجوب را دفعه بدون مانع و رادع ، عنان گسیخته ، بی محابا و

بی اندیشه ، در خیابانها ، سینماها ، کافه ها ، در مجامع و در مجالس درهم و برهم عمومی ، در جریان تحصیلات ناقص مدرسه ، در رسوم و آداب معیوب و فاسدالاساس تقلیدی ، در تحولات و تبدیلات روا و ناروای اخلاقی ، در بحبوحه خانه تکانی نوامیس موروثی محیط ، بی هیچ توجه باو ، به آتیه او ، و در نتیجه زمان حال و آتیه کشور در دامان کشاکش بی ابتدا و بی انتهای عالم حیوانی هیئت اجتماع رها کرده و گفته شود که : **ما بز ن آزادی بخشیده ایم .**

مردانی که اخلاق و تربیت آنها بوضع تأسف آوری ناقص و محدود باشد ، زنانی که اخلاق و تربیت آنها بدرجات ناقص تر و محدودتر از آن طبقه مردان باشد ، آن مردان که از هرعت و فلسفه شریف خلقت زن گذشته ، زن را فقط وسیله اطفای شهوت بدانند ، و این زنان که بر اثر جهالت و فقدان مزایای عالی تربیتی و اخلاقی وجود خود را تنها برای خودآرائی و دلبزائی تصور کنند ، آزادی آن گونه مردان و اینگونه زنان ، آنهم در محیطی که اصول تحسین و تقبیح اخلاقی هرگز مراعات نشود ، و باوضع فرامین و مقرراتی مردان و زنان ، دختران و جوانان فاسدالاخلاق و بدکار را از طبقات شریف و نجیب تمیز و تفاوت نگذارند ، چنان آزادی بدیهی است دارای چه نتیجه و اثری در نسل معاصر و نسل آینده کشور میتواند باشد . - آنگونه آزادیها برای پاره ای از ملل شرق بود ، که وقتی که هیئتی از اروپا برای تحقیق در حال فحشاء گردش و تدقیق در اخلاق کشور های دنیا بویژه آسیا را مورد نظر گرفتند ، در بی تحقیقات خود فحشاء بعضی کشور های شرقی از قبیل شامات و فلسطین و غیره را با وجود آن مراسم اروپائی بحد نسبی بیش از کشور های اروپائی تشخیص دادند .

این چنین آزادی که از زمان مشروطیت کم کم جبهه نامیمون خود را بکشور ایران نموده و با همه کراهتهای سطحی و عمقی خود در ایران نفوذ مینمود ، نتیجه و اثر ناگوار آن طوری بوده است که از همان موقع توجه و نگرانیهای افکار روشن و انظار عالمت بین منورین و متفکرین این کشور را بخود جلب نموده ، آنها را از تباهی و فساد هائیکه از رواج آن آزادی ناپسند ممکن بود دامنگیر نسل جوان آینده کشور بشود نگران مینمود . و بنا برهراصل و هر موجب معقول هم آن آزادی با آن هیئت خود استحقاق آنرا داشت که بیش از

همه باعث بحث و فحص افکار و افلام شده ، نوحه سرایندهای بجا و شایسته ای را در اطراف خود بلند نماید .

ملاحظه بشود در آنگونه آزادیها بود که دختران و زنان جوان ، همانها که کیف مدرسه را در دست و فرزند کوچک خود را در بغل داشتند ، بدان اندازه با مباحث و افتخار ، بی مناقشه و تردید در خطا و لغزش ، در بدکاری و پلیدی پاگذارده و تاج سیه کاری را بر سر می نهادند ، که پرنسس ویکتوریا در نوزده سالگی تاج سلطنت بی مناقشه امپراطوری انگلیس را با شکوه و افتخار شایان در کایسای وستمینستر بر سر می گذاشت .

این غلو مشوم در بدکاری که مولود فساد محیط و جهات زن بود ، در آن آزادی فساد انگیز گذشته از نتایج تباهی آورنده ای که در ساختمان نسل معاصر و نسل آینده میتواند داشته باشد ، حتی در انظار هم بقدری مکروه و ناپسند مینمود که هیئت دولت یعنی اسپانان شهردارها را مجبور میکرد در خیابانها ، در در معابر عمومی ، در ملاء عام ، بر اثر جنبشهای زشت جماعت در همه جا صف بسته و بصدای بلند بگویند : **خانمها از سمت راست ، آقایان از سمت چپ** . که بقول **حبل المتین** : « **ببدا در ملاء عام زادگان جم و قباد که بزور دهنه و تازیانه سائیس باید از یکدیگرشان جدا ساخت بهم در آمیخته و مرتکب شناعتهای ناگفتنی بشوند** . البته در هر جا و برای هر نقطه دنیا تا مادامی که زمینه معرفت و تعالی اخلاق عمومی افراد آن خالی و نارسا باشد اینگونه تجلیات را در هیئت اجتماعیه آن میتوان انتظار داشت ، که ما در اینجا منظور خود را اظهار داشته و می گوئیم منیره گذشته از هر نوع ملکات اخلاقی و خصوصیات شخصی و خانوادگی خود ، در دامان چنان محیطی خصائص **آزادی زن** را درك می کرد .

بیش از سه سال و نیم بر اینگونه آزادی و فارغ الهالی بر منیره می گذشت ، که بار دیگر چند نفر زن از خانواده ای که بعد معلوم شد خانواده متشخصی است برای خواستگاری منیره خود را بخانه آقای نجیب الممالک معرفی کردند .

پیشنهادات و صحبت در اطراف این خواستگاری خیلی مشکل و ناجور نبود ، بزودی سرگرفت و قرار شد وارد مرحله اقدام شود ، که هم نجیب الممالک وهم هیئت خواستگار در چند ماه تأخیر عقد باهم موافقت کردند .



## دوم

- یکنفر تازه وارد عالم -

خانواده محترم و متشخصی که بنوبه خود میتوانست در ردیف الساطنه ها قرار بگیرد ، این خانواده که درباره خانه و محل سکونت آن بطور اجمال گفته میشود که در ساختمانهای زاویه شمال شرقی چهار راه مخبرالدواله خانه داشت ، از سالها پیش یعنی از مدت نه سال قبل یکی از فرزندان ذکور خود را برای تحصیل بارویا فرستاده ، و این رسم و رویه را که کم و بیش از چندی قبلتر از دوره مشروطیت در ایران میان خانواده های متشخص معمول شده بود آن نیز - آن خانواده - پذیرفته و اجرا داشته بود .

جوانی که متعلق باین خاندان بوده و یگرشته امور اتفاقی آنرا در جریان این داستان وارد کرده و اکنون مورد ملاحظه است ، کسی است که در مدت اقامت خود در فرنک در سایه جدیت و فعالیت ، قدر وقت را دانستن و لایق بودن توانسته بود از اوقات تحصیلی خود استفاده شایان ملاحظه ای نموده ، يك عالم فنی ، يك مهندس مکانیک و مهندس برق بشود .

وقتی که در بیست و هفت سالگی از پاریس ، محل اقامت و تحصیل خود در فرنک عازم ایران میشد این جوان کسی بود ، که بدرستی لیاقت آنرا داشت که صنعت و مؤسسات فنی کشور بتواند از وجود او استفاده هائی بنماید ، و شاید بی نیاز از گفتن باشد که خود او نیز بیشتر باین نیت بوده است که بتواند با معلومات خود خدماتی بکشور خویش نموده و از دانستنیهای خود فایده تی بان برساند . - رحیم خان با این نیت پس از نه سال اقامت در فرنک در سال ۱۲۹۴ وارد ایران شد . ولی در ایران آن زمان اوضاع و احوال دیگری در کار بود .

آشنائی بچگونگی رفتن افراد و جوانان این کشور بارویا برای تحصیل و فراگرفتن معلومات جدید ، چه لشگری و چه کشوری چیزی است که این نکته را برای شخص معلوم میدارد که از زمانی خیلی پیش این امر - اعزام محصل بارویا - در ایران سابقه داشته ، در هر موقع بنا بجهاتی که داشتن معلومات جدید برای

کشور لازم مینمود برخی از زمامداران یا اشخاص مستقل باین موضوع متوجه شده ، افراد و فرزندان خود را باروپا برای اجرای این نیت روانه می داشته اند . حتی عباس میرزا نایب السلطنه که می توان او را تقریباً در رتبه اول این اقدام دانست از زمان جنگ های با دولت روس در اینکار گام برداشته نفراتی را برای فراگرفتن فنون لشگری به خارج گسیل داشته بود . پس این نتیجه حاصل میشود که این امر از مدتی پیش در ایران سابقه داشته است .

لکن در هر مورد یعنی در دولت قجر ، اعزام دانشجویان ایرانی باروپا جز اقدام اسمی و گاهی هم متقبل شدن مخارجاتی چیز دیگر نبوده و نتیجه ای از آن بدست نمی آمد . - زیرا گذشته از اینکه محصلین ایرانی در اروپا غالباً بواسطه نرسیدن مخارج و نداشتن سرپرست حالت رقت آوری پیدا کرده بسفارت خانه های خالی از وجه ایران در آن کشورها تقریباً بست می نشستند ، با همه این کیفیت پس از ورود بکشور هم بواسطه فقدان مؤسسات فنی و امور صناعی ، یا ناجور بودن وضعیت بهر جهت استفاده بجا و بموردی از وجود و تحصیلات آنان نشده و آن اصل اساسی بکلی از بین میرفت .

همینا از زمان مشروطیت بیشتر بواسطه ناامنی و ناسازگاری اوضاع زندگی در ایران این امر کسب فوت کرده ، خانواده های ثروتمند یا طبقات دیگر غالباً فرزندان خود را بقصد تحصیل یا برای دور داشتن از اوضاع خراب کشور باروپا می فرستاده اند .

اکنون اگر عده ای از بین این طبقه در اروپا بی تحصیل علم رفته موفق بفراگرفتن معلومات عالی علمی یا عملی میشدند ، این عده اگر می خواستند روزی بکشور خود مراجعت نمایند ، در کشور روزگاری بسیار تماشائی و شرح نادادنی پیدا می کردند . - بیکاری و بی سامانی اولین کار و اولین سامان این عده بود . - بعد ، وقتی که مدتی در این نصیب حیرت انگیز سر میکردند ، آنگاه ، آنها با تشبث بوسایلی بالاخره بکنفر مهندس بکنفر محاسب مالیه ، بکنفر معدن شناس مثلاً قاضی عدلیه ، و بکنفر ضمیمست من باب مثل حاکم بک شهر می شد ا و پس علیهذا - بعبارت دیگر چون بالاخره تشخیص این نکته مسلم بود و می توانستند اعتراف کنند که آن اشخاص ، آن جوانان زحماتی کشیده ، مخارجاتی را متحمل شده و

معلوماتی را کسب کرده‌اند ، و به همین جهات میبایست این مراتب در باره آنها در نظر گرفته شود ، یعنی کشور از وجود آنها استفاده کند . از اینرو در فقدان کارهای فراخور مقام و معلومات آنها این گونه مشاغل دفتری که ممکن و میسر بود با زحمت بدانها برگذار و از همه خواص و نتایج اروپا رفتن و تحصیلات عالییه کردن بایراد این جمله که : « آقا اروپا رفته است » صرف نظر می‌شد . - معلومات عالی و فنی اروپائی را فقط بانگونه مشاغل شایسته می‌دانستند ؛ همچنانکه عماله‌های بسیار وزین و درشت را ، که پیوسته بوضع حیرت‌آوری وزین‌تر و درشت‌تر می‌گردید و بار سر یکمده مردم بنوا بنام مجتهد و علما می‌گشت تنها دلیل فضل و کمال اصناف عماله و تسبیح دانسته ، برای آنها مقاماتی خاص قائل می‌شدند .

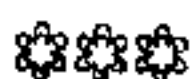
چگونگی احوال یکمده جوانان زحمت کشیده ، تحصیل کرده و واجد معلومات جدید در دوره گذشته چنین بود .

ایراد این مطالب بنظر می‌آید که بیان منظور ما را آسان کرده باشد و اکنون می‌توانیم بسهولت گفت که رحیم‌خان مهندس مکانیک و برق ، این جوان تحصیل کرده و زحمت کشیده پس از برگشت بکشور خود چه روزگاری پیدا کرد . رحیم‌خان بعد از ورود بایران بدرستی مدت یکسال بیکار و آواره بود . - در اینمدت کمتر گوشی برای شنیدن حرف حساب او پیدا می‌شد و کمتر توجهی بسوی او معطوف می‌گشت . چه می‌توانست کرد ؟ ! وقتی بود که کشور از افراد زحمتکش و خدمتگذار خود بدینگونه قدردانی می‌نمود . - آنهایی که بمقاماتی رسیده بودند کمتر می‌توانستند با طرف و جوانب خود نگریده ، فعالیتها و خدمتگذارها را مشوق باشند و روی کار بیاورند . - در حقیقت دوره مرگ و انحطاط فعالیت و خدمتگذاری بود . - کسی که طرفدار و هواخواه نداشت هیچ چیز نداشت . - معلومات و فضیلت چیزهایی مهمل و نامربوط مینمودند . - یا بگفته مادام آ . س . وولفسن نگارنده محقق کتاب « ایرانیان در گذشته و حال » دوره ضعف و فقرت مزایا و ملکات شریف اخلاقی بود که در همه جا پول یا چیز مکروه و شرم آور « رهوه » کارفرما و مشکل گشا بوده است .

والبتہ این وضعیت نبود مگر چیزی که از فقدان سرمایه مادی و معنوی کشور حکایت می‌کرد .

باری با این کیفیت بالاخره بس از یکسال بود که رحیم خان بمعاونت ریاست شعبه مستغلات مالیه مرکز منسوب شد !! چگونگی رسیدن باین شغل هرچه باشد از موضوع داستان نگاری این کتاب خارج است . - فقط در این مورد بار دیگر این نکته را ابراد کرده و از آن می گذریم ، که سرانجام بکنفر مهندس مکانیک و برق عضو دفتری يك اداره شد . مسلماً چون او در پایان همه ناگزیر بود شغلی داشته باشد از اینرو با اشتغال بدان شغل هرچه که بود بکار خود خاتمه داد .

ولی برای رحیم خان این یکسال بیکاری از لحاظ يك امر دیگر وجهه و قیمت خاص پیدا کرد . و اینست چیزی که او را وارد در این داستان مینماید .



چهار ماه از ورود او به تهران می گذشت ، روزی در یکی از دکانهای بزرگ خرازی در خیابان لاله زار چیز میخرید . ناگه زنی داخل دکان شد . هنوز بیش از چند ثانیه از ورود آن زن نگذشته بود که بررحیم خان چنین حسی شد که روح و نفس دیگری ، خارج از آنچه که عادتاً میتوان بدان برخورد نمود وارد آن محل شده است . باقدری دقت متوجه آن شد ، ودید در حقیقت آنچه را که می بیند شایسته دقت و توجه است . هم خود شایسته توجه است و هم توجه را بیدار و تحریک می کنند . - زیرا هم صورت و هم هیئت ، هم آراستگی و هم جلالتی که از همه وجود او نمایان است او را بخوبی نمایان این مینماید که مورد توجه باشد ، که شخص بدان متوجه شود .

متوجه او شد .

ولی باز گذشته از این شایستگی ها آن زن يك چیز عالی دیگر را هم بوجه عالی خود داشت ، بسیار زیبا و ملیح بود . - از اینرو این اثر نیز بنوبه خود با ذوق و لطافت زیادتری رحیم را متوجه او نمود . دفعه هم بتوجه و هم سیاحت در او برداخت . - و سیاحت و توجه شایسته ای بود . باوقار و سنگین ، سنجیده و مؤثر صحبت می کرد . - در صحبت آهنگی با نفوذ و دلنشین ، و در نگاه فروغی عالیجنابانه داشت . - از زیبایی ملاحظت را ،

از بزرگی متانت را گرفته و بهم پیوند کرده ، خود نتیجه و حاصل نمایان آن شده بود . — هم زیبا و هم متین ، هم سنجیده و هم سنگین بود . بنظر میآید که شایسته است دختر يك وزیر وزن يك شهزاده باشد . — از وزارت و شهزادگی اثری داشت ، همچنانکه از سلطان حسن بودن آثار بسیار . رحیم لدی بیشتر نگرست ، بمقداری بیشتر براو آفرین گفت . تقریباً خوشوقت شد از آن ملاقات خرسند شد از آن جمال و وقار .

طبیعی هستند که چون از لحاظ هم آهنکی های حالات و صفات بهم مواجه شوند ، بی واسطه وجود و چیز دیگر فقط بر اثر شیوه صحبت شیوه نگاه ، آهنك صدا ، آهنك رفتار ، نشیب و فراز حرکات ، نشیب و فراز افکار بهم مجذوب و نزدیک می گردند . — می توان گفت تصادف رحیم با آن زن بدینگونه بود .

اگر رحیم گاهی خود در نگاه کردن امساك می کرد ، می دید او نیز امساك می کند . — اگر این بسنجیدگی و وهمیدگی عقیده داشت ، می دید او نیز سنجیده و وهمید . است . — اگر این جوان آراسته و زیبا آثار و علائمی از نجابت و اصالت فطرتاً از خود ظاهر می ساخت ، می دید همان آثار و علائم هم از آن چهره زیبا آشکار است . — اگر این بر مقام و تبار خود تکیه داشت ، می دید آن نیز بر جمال و کمال خود تکیه دارد . — بالاخره کلمه آخر را بگوئیم اگر این در بی این تصادف از خاطر خود گذراند که خوب بود دارای چنین زنی زیبا و نجیب و شایسته باشد ، می دید نگاه آن زن نیز چیزی را بدین معنی می گوید و می طلبد . ( ولی البته نه بدان گونه که کسی می توانست بونی ببرد ، بلکه بدان نحو که فقط ذوقها و احساسات متجانس می توانند درك کنند . )

رحیم راغب میشد ، زیبائی ، بزرگ زادگی و حضور ذهن طرف نیز بتمام معنی راغب می کرد .

رحیم بنوبه خود بچیزهائی اعتراف می نمود ، نگاههای بریده ولی زنده و و ذی نفوذ طرف هم از جهت خویش وجهه مقبول اعترافاتی را باو نشان میداد . — چنین مینمود که او هم بچیزهائی اعتراف میکند .

رحیم خود را نزدیک میدید ، احساس میکرد که او نیز نزدیک میشود . سرانجام هم در ناشناسی و ابهام ، ولو اینکه ملاقات تصادفی بود معنای یکدیگر

نزدیک شدند .

آن زن که منیره بود رونمی گرفت ، و این جوان که مجرد بود بوضعی شبرین و گوارا در چهره او سیاحت میکرد . — آن شاهکار نفیس که بخوبی افکار وانظار را بسوی خویش جلب مینمود ، این جوان صاحب ذوق هم اینحالت را بدرستی برای او شایسته میدید .

رحیم شرط ادب و احترام دانسته در بی حال تردید منیره در انتخاب جنسی که میخواست باوضع نجیب خود گفته بود :

— خانم این بودر های سیمون بعد از بودر کوتی بهترین بودرها هستند . منیره با نگاهی که توییخ و سرزندی در آن دیده نمیشد سهل است ، بلکه ملطف بود و تقدیر مینمود جواب داده بود :

— ولی آقا من جز بودر کوتی بودر دیگری استعمال نمیکم .  
بالاخره صاحب دکان هم اظهار کرده بود : خانم فردا بودر های کوتی ما حاضر می شود .

و منیره در جواب گفته بود : پس من فردا خواهم آمد .

واز دکان خارج شده بود .

برای همیشه این پیش آمد خاطر یکی از روزهای بیکاری رحیم را تشکیل میداد . در روز بعد هم همین دیدار تصادفی در خیابان نامی لاله زار دست داده بود . بیش از این زائد است چیزی در اطراف این امر گفته شود ، زیرا بالاخره همان اوضاع و احوالی که اینگونه آشنائیا را در کوی و برزن ، در خیابانها و محافل عمومی مابین مردان و زنان فراهم مینماید ، آشنائی و نزدیکی مابین رحیم و منیره را نیز با هم فراهم نمود .

بیکاری و ولگردی که برای مردان و جوانان صفحات خاصی را در زندگانی آنها ایجاد میکند همیشه این خاصیت را دارد که آنها را خواه ناخواه در اعمالی بدین قبیل وارد مینماید .

هیچ چیز برای یک جوان ولگرد و بیکار اندازه بکدور پرسه زدن در خیابانها و محافل خاص عمومی ارزش ندارد . — این پرسه زدن که برای آنها بمنزله فرو رفتن در اعماق دریا و در آنجا جستجوی مروارید های شاهوار نمودن است ،

در واقع بیشتر بذوق و فکر آنها چنین تعبیر میشود که مرواریدها و مرجانهای شاهواری را هم بدست میآورند. ظاهر امر چنین است. ولی در این مورد اینگونه جوانان با جوانان و مردان دیگری که صاحب پیشه و کار اند لکن دارای چنین فکر و نظری میباشد خوبست نظری بر زندگیهای آلوده و تبااهی آورنده غواصها بنمایند و ملاحظه کنند غواصان، همانهاییکه بزعم خود لؤلؤ شاهوار از اعماق تیره و لجن خیز دریا استخراج میکنند در چه زندگی فرسائیده و ناکامی بسر میبرند.

غواصان بینوا آنچه را که زودتر از همه از دست میدهند نیروی حیات، قوای بدنی، بینائی، صحت و سلامت نفس، و عمر و آسایش خویشتن است. — همین. و گرنه از مرواریدها و مرجانها تنها آنهاست که در سلامت و کمال، در عزت و آرامش در قصور عالیه خود نشستهاند استفاده میبرند.

مهمذا اگر يك غواص مستمند برای تأمین معیشت خود ناچار است با عمق تیره و مخوف دریا فرورود، با سعادت آینده و عمر خود بازی کند، يك جوان یا يك مرد سعادت مند مجبور نیست بر خلاف احکام اخلاقی و تربیتی بنظیر چنین پیشه خسران آوری دست بیازد.

فرو رفتن در گنداب شناختههای اخلاقی و اجتماعی قطعاً بدون انفعال و خسران نیست. يك جوان فرضاً اگر خود را در اینگونه موارد يك غواص خیلی ماهری بداند صلاح است اصولاً و قدری با تأمل، تأملی در زندگیهای بکنفر غواص بنماید. اینکار بی ضرر است. ولی می تواند تجربه و منافعی همراه داشته باشد. البته این منافع در درجه اول برای خود او و بعد برای هیئت اجتماع است.

رحیم گرچه قطعاً مقام و معلومات او کاملاً خارج از این بود که بتواند او را در ردیف بکنفر و لگرد یا سنک خیابان و مبل کافهها قرار بدهد، ولی بالاخره او بیکار بود. بیکاری فساد است و زاینده فساد. اگر کسی میخواهد در شقاوت خدمتی بخود بکند، اگر کسی میخواهد از ذلت دری بروی خود بگشاید، اگر کسی میخواهد چندی زندگی خود را آلوده و تباها بکند، چندی بیکار باشد. بیکاری برای همه مشموم است. خاصه برای جوانان که فنک و عثمان است.

ولی موضوع آشنائی رحیم با منیره. برای رحیم در جریان آشنائی چهار

ماهه او با منیره به چوچه چیزی در بین نیامد که بتواند موجب واخوردگی ، بشیمانی ، سرزنش و یا سطحی و بیقدر بودن آن تصادف و آشنائی بشود . بلکه همه وضعیت چنان مینمود که آن تصادف و آشنائی يك آشنائی شایسته ، بانبیجه رضایت بخش و قابل توجه است .

رحیم بزودی فهمید که منیره زنی آزاد و از خاندان محترم است . ثروت ، نام ، مقام و اصالت را آن چنان دارد که دارای زیبایی ، کمال ، ادب و تناسب ظاهری است . خود ، آراسته و بی نقص است ، همچنانکه نام و خانوادهمای آراسته و بی نقص دارد . سرسری و معیوب نیست ، بعلاوه در او موجود مقام با شکوه عشق و محبت گردیده است . پس این آشنائی که با تمایل و جذبه دوطرف و با عشق و محبت طرفین شروع شده است سزاوار مینماید که بوضع پاینده و برقرار بماند .

این عشق و تمایل باید بوسیله عقد و زناشوئی تأمین بگردد . در همان ابتدا ، پس از مدت کمی از آشنائی ، این نیت برای طرفین هم منیره و هم رحیم حاصل شد . وقتی که منیره این نیت را اظهار کرد ، رحیم هم باموافقت خود آنرا تأکید نمود .

منیره را از همه جهت وضعیت رحیم خوش آیند شده بود ، رحیم را هم احوال منیره بهمین نحو . فقط قدری سابقه و کمی کیفیت آشنائی منیره با رحیم که میتواند موجب تأمل رحیم واقع بشود واقع نشد . باین عبارت که چون رحیم جوانی فرنگ دیده و تحصیل کرده بود ، بکیفیت آشنائی خود و بویژه باین امر که منیره زنی است که قبلا شوهر کرده و اکنون بیوه است چندان وقتی نگذارد ، فقط اولاً محبت دوجانبه و سپس آزادی منیره را ملاحظه نموده در کمال رغبت خواستار عقد و زناشوئی او شد .

در اینجا آنچه که باز قابل ایراد بنظر می آید موضوع مطالعه در چگونگی گزارش چند مدت پیش منیره است .

رحیم اگر میخواست جا داشت که قدری تأمل کند و ملاحظه نماید احوال منیره پیش از آشنائی با او چگونه بوده است . یا اقلاً میتواند بحلی برای این تحقیق و بازرسی در ملاحظات خود خالی بگذارد . این نکته تاحدی شایسته



مینمود . ولی او در تأثیر همان نظریات که در ابتدای آشنائی منیره بارشید برای رشید حاصل شده بود ، همان نظریاتی که در ابتدای اینگونه آشنائیم غالباً برای طرفین هم مرد و هم زن حاصل میشود هرگز باین نکته توجهی ننمود و ذهن خود را با داشتن تصورات دور و درازی رنجه نداد . - یا شاید نخواست اندیشه های مبهمی بخود راه دهد ، از اینرو در این مراحل بهیچوجه پا نگذارد .

در وجود منیره تابش نور و محبت را دیده بود ، این برای او کفایت میکرد . - منیره او را و او منیره را خواسته بود ، آنهم در تأثیر مهر ، در تأثیر جمال و در تأثیر آراستگی هائیکه از ظاهر تمام معنی بنظر میرسید ، پس دیگر مطالب تمام بود .

بیش از همه این معنی باوجهی یقین و اعتماد خود ذهنش را بخود مشغول میداشت که بخود اشاره نموده و فکر میکرد که این فقط خود اوست که منیره او را دیده ، او را پسندیده ، مهرش را در دل گرفته ، فکر و عقیده و وجود خود را با او در هم آمیخته ، توأم نموده و از آن يك نتیجه و حاصل گوارا برای عقد اتحاد و زناشوئی بمیان آورده است . - همانگونه که غالباً در ابتداء برای دیگران - مردان و زنان دیگر در این موارد - این خیال دست میدهد برای محبوبه خود قلب بگر و دست نخورده ای قائل شد ، که فقط شمایل خود او در آن نقش بسته ، آنرا پذیرفته ، در خود نگهداشته و اکنون برای درك مقام عالی زناشوئی و همسری آماده گردیده است . بلی همسری و زناشوئی .

رحیم بدرستی ، فوق افکار و آداب جاری محیط خود آن شناسائی را که با جمال و آراستگی و عشق توأم بود بی درنگ شایسته يك امر عالی دانست ، و آن امر زناشوئی بود .

منیره در آشنائی با او از هیچ چیز فروگذار نکرد ، چنانچه رویه فکر و سلیقه وی بود ، رویه ای که لابد از طبع بلندش سرچشمه می گرفت زودقراز همه خود را تسلیم او نموده و همه شرط و احتیاط را از بین برداشته بود . - ولی رحیم اخلاق و تربیت بستی نداشت . در اینصورت شاید بی نیاز از گفتن باشد که منیره در این خطای دوم خود اقبال و بخت باندی را همراه داشته است که بایک مرد بست همت و بداخلاق مصادف نشده بود . رحیم در سطح اخلاق

و تصوراتی که غالباً دیگران سر میگرداند سر نمیگرد ، بلکه بطور محسوسى يك درجه بالاتراز آن بود .

در این خصوص اگر علتی خواسته شود هیچ نوع علت بنظر نمی رسد ، مگر اینکه یکبار دیگر گفته شود که او تحصیل کرده و مدت نه سال در اروپا بوده است . - پس ناچار تحصیلات و بویژه اخلاق و آداب اروپائی در وجود او صاحب تأثیر گشته و مطابق نظامات خود در امر او حکومت میگرد . باید چنین باشد ، زیرا علت دیگری بنظر نمی رسد .

آداب اروپائی ، اخلاق آنها ، آمیزش و ارتباط مردان و زنان با یکدیگر بنا بر آنچه که مشاهدات ، کتب ، نمایشات و سایر احوال آنها معلوم میدارد همواره حسن عقیده و حسن نیتی را در عشقها و آشنائیهای آنها ، گذشته از اینکه شایسته و یا ناشایست باشد نشان میدهد ، که با وجود غلو و زیاد روی نایسندیده آنها در این قسمت باز بخوبی برای جماعاتی که در تحت تأثیر این آداب اروپائی واقع شده میخواهند از آن تقلید نمایند میتواند قابل ملاحظه باشد .

مراسم اروپائی که بیشتر در مورد آشنائی و ارتباط مردان و زنان ، اعم از اینکه هر مقامی داشته باشند يك ثبات و پایداری یعنی وفاداری و حسن نیت را برای هر دو طرف بویژه مردان دربر دارد چیزی که بدرستی شایسته است محل تأمل و ملاحظه بعضی از اقوام شرق که حتی باشتاب نامعقولی آن وضعیت را برای خود می پذیرند واقع شود .

برای اینکه این منظور بصورت ساده و خلاصه خود درآید گفته میشود ، در خلال همه اوضاع مربوط به زن و ارتباط آنها با مردان در اروپا این معنی روشن میشود که زن برای جامعه اروپائی بمنزله مرتع و چراگاه ، چنانکه برای بعضی از اقوام شرق معرفی شده معرفی و معلوم نگردیده است . - یعنی زن برای مرد اروپائی باین صورت که برای مردان بعضی از ملل شرقی میباشد نیست که فقط از آن شکمی سیر کرده و بگذرند ، هرگز شخصیت و مقامی برای زن قائل نشوند و یا بوجه کلی خود آنها ضعیف و محکوم به بندهارند .

البته احراز این مقام برای زن تنها بر اثر شخصیت و تعلیم و تربیت خود او است . - ولی معیناً این نکته بویژه برای مردان اروپا مسلم گردیده است که باید

در هر مقام و هر مورد قیمت و شخصیت زن را محفوظ بدارند . - یعنی اگر مرد یکی است زن هم یکی است . - اگر مرد میتواند مقام و شخصیتی داشته باشد ، زن هم باید همان مقام و شخصیت را دارا باشد . - اگر مرد بمنزلت و حیثیت خود در زندگانی علاقمند است ، باید همان علاقمندی را برای زن هم بشناسد . در اینصورت آمیزش آنها نه باین معنی میتواند باشد که همه به خواستن خود و فراموشی دیگری ختم گردد . این معنی در آداب اروپائی تقریباً بی سابقه و وافیح است . - مرد در هر حال موظف است مقام و منزلت زن را محترم بدارد و فراخور آن مقام با او رفتار نماید .

حال اگر يك زن اصلاً خود ناسد و بد کار است البته احوال آن خارج از این خواهد بود . - چنین زنی که خود با ارتکاب باعمال زشت ، خود و آئینه خود را ضایع میکند آن چیز دیگری است . لکن مرد تا مادامی که باین نکته در زن مصادف نشده باید که فراخور مقام او ، که فراخور مقام اخلاق و تربیت است با او رفتار کند .

از جهت دیگر چون موضوع عفت در اروپا بنحو دیگری تعبیر شده ، یعنی بر اثر افراط و بی اعتدالی در آمیزشها ، آزادی مافوق حکمت و اندیشه زن ، تظاهرات عمومی آنها ، مدهای شهوت انگیز ، مهمتر از همه رقص - نزدیکی و بخود پذیرفتن مردان بیش از عقل و احتیاط ، و اعتیاد شوهران و پدران و بالاخره محیط باین رسوم در حقیقت و بخودی خود قدمی در بی عفتی برداشته است ، لهذا این بی عفتی که تقریباً برای آنها عمومی و اعتیادی است بر آنها تجویز میکند که همین که علقه و محبتی بین يك مرد و يك زن میسر شد ، دیگر در موضوع تحقیق و مطالعه در عفت زن قدمی فراتر از حدود حاضر اونگذارده او را بهر صورتی که دارد تصفیه شده و بی محاسبه قبول کند . - یعنی عشق و علاقه حاضر را مافوق اوضاع گذشته بداند ، طوری فکر کند که همه نشیبهها و فراز های زندگانی آن زن را بعشق و علاقه بخود ختم بنداشته و مثلاً در همان نقطه آنرا خاتمه یافته بداند .

برای رحیم هم که بطور کلی مائر این آداب و اخلاق چنین حکم مینمود لذا او هم در باره منیره یا از وضع حاضر را بخارج گذاردن ناپسند و ناموزون

دانسته تجویز کرد که منیره را چنانکه بود برای اول و آخر قبول کند .  
وانگهی برای رحیم هرگز ممکن نبوده است که تصور نماید در پیراهون  
آن جمال ، آن کمال ، آن ادب و سنجیدگی ، آن بزرگ‌زادگی و اصالت ، آن  
آراستگی و طمطراق ظاهر ، چیزی هم ناگفتنی و تصور ناکردنی می‌تواند وجود داشته  
باشد ، آنهم در حالی که منیره در پی همه گزارشات خود در اینموقع دارای  
تجربه و ثبات بیشتری شده ، گذشته از داستان رشید که بهیچوجه تصور وجود  
او هم برایش شایسته نمی‌نمود ، از احوال خسرو و از چگونگی رفتار خود با او  
نیز هرگز کلمه‌ای بر زبان نرانده و گذشته خود را بکلی فراموش می‌نمود . - اموری  
که کاملاً مخالف اینها در زمان رشید و برای رشید روی داده بود .  
این بود کیفیت آشنائی منیره با رحیم ، و با این کیفیت بوده است که پس  
از چهار ماه آشنائی رحیم بتمام معنی خواستار زناشوئی با منیره شده و کسان خود را  
برای خواستگاری منیره بخانه پدر او نجیب‌الممالک فرستاد .

## سوم

### - چاره‌جویی اعیانیت در پرتو وجود روحانیت -

میدانیم خسرو منیره را طلاق نداده بود ، برای این امر نه آن فرصت را  
پیدا کرد و نه شاید هنوز آن نیت را داشت . - رفتن یعنی آواره شدن او نه‌طوری  
بوده است که بتواند مجال اندیشیدن در این امر را بیابد ، رفته بود طوری که  
کسی از حدود آسیب يك حادثه بزرگ طبیعی یا هجوم یکنوع دشمن بیرون برود . -  
وقتی که زندگانی و بنیان زندگانی او متزلزل میشد و در هم فرو میریخت ، در  
این کیفیت اندیشیدن بحال چیزهای خرد یا بزرگ آن بنظر او امری بی نتیجه و  
کوچک می‌نمود . - و در حقیقت تا اندازه‌ای هم این معنی درست بوده است .  
وقتی که سیلی بنیان کن یا هجوم دشمنی خانمان برانداز خانه و خانمانی  
را در مسیر خراب کننده خود قرار بدهد ، در آنموقع فکر کردن بحال يك  
اطاق یا يك مشت اذنیه خانه چگونه میتواند باشد ؟  
خانمان خسرو در گذرگاه نظیر چنین سیل و چنین هجومی واقع میشد . -

الاینکه با اینحال او نفیس‌ترین چیزهای خود را تا آنجا که میتواند از کام‌ابن‌سبیل بیرون کشید ، در بارهٔ فرزندان خود سری بتفکر فرود آورد و بیش از همه آنچه که بنظرش واجب و شایسته آمد نجات و آلوده نشدن فرزندانش بود . از اینرو با تمام قوادرنجات و آلوده نشدن آنها قیام نمود و برای بقیه فرمانروائی تقدیر را جا گذاشت ، همچنانکه خود نیززادهٔ تقدیر می‌شد و تقدیری را که در صحاری خلاء با آغوش باز منتظر خود می‌دید خواہ ناخواہ بسوی آن رانده می‌شد و میرفت . نجیب‌الممالک هم بعد از او چنانکه برای همیشه بود تنها يك اندیشه و يك کار داشت ، آنهم غرق و غوطه‌ور بودن در امور مادی بود - او بنوبهٔ خود فقط بکار و مرام خود پرداخت . - حقیقت وجود او هم اگر خواسته شود جز این چیز دیگری نبود .

طفیلی وجود ماده ، فرزند ماده ، اثری از ماده و برای ماده بود . ساکسیر سعادت او ، رفاه و نجات دنیا و آخرت او ، تابش روح و طراوت وجود او **ماده** ، اینک باین مرد کهن سال ، باین اعیان خرف ، این حاجی آقای ثروتمند اثری از فقارت روح و پستی طبع می‌داد ، چنان او را واله و شیدای خود نموده بود که انگار عرب وحشی سوسمار بخوار است که برای بهشت برین وهم آغوشی حوری نعیم شمشیر میزند و خون می‌ریزد . - برای تعالی مقام ماده و گرد آوردن ماده خود را بسرحد شهادت می‌رسانید . - همچون در اعماق امور مادی فرو رفته و در آنجا مستغرق و محو مانده بود ، که انگار عیسی مسیح است که برای ثبات و پایداری در ایمان و عقیدهٔ خود و برای بکرسی نشاندن این ایمان ، در نتیجه هدایت خلق بسوی خدا و معنویت ، با اینکه خود را نوری از خدا میدانست بیای دار یکنفر یهودی می‌رفت .

برای این مرد با این خصیصهٔ روح و اثر وجود قطعاً اندیشیدن بحال فرزند و برهوز عواطف و احساسات انسانی که اثری از لطافت روح و حقیقت عالی وجود است امری حقیر و مهمل می‌نمود . - او ، فرزند و آتیهٔ آنرا ، ترفی با شکوه مقام معنویت خود و خاندان خود را ، فرزندان خود را ، شرافتها و شایستگی های آینده ، آرامشها و رضایتمندی های وجدان و اصل و نسب خود و همهٔ اطراف خود را هم برای حال وهم برای استقبال همرا بسهولت می‌توانست ارزانی موفقیت‌های شخصی

و خوشایندیهای مادی خود نماید. برای چنین فکر و چنین طبیعی، که از حقارت ابلهی و از بستی گدائی را نصیب دامت چگونه ممکن بود که خارج از امور مادی بچیز دیگری هم بیاندیشد؟!

وقتی که خسرو با آن کیفیت خود از میانه رفت، تنها يك فكر و يك عبارت بنظر این شخص، نجیب الممالک رسید و آن این بود که با خود گفت: خوب بحمدالله این که بی چیز و فقیر بود از من دور شد، این خود يك نعمت بزرگی است. انگار که نزدیکی يك وجود بی چیز با او، ولو اینکه داماد او بوده است حفره ای برای بلعیدن همه ثروت و مقام او بود.

بعد هم با کمال اشتها و با منتهای جذبه و اشتغال روحی بسیر و سیاحت در امور مادی خود پرداخت، و شروع بجمع آوری و بلعیدن صید هائی نمود که در دام حرص و آرزو گرفتار شده بودند.

اینحال باقی او بدینحال بود که موضوع خواستگاری خانواده رحیم بمیان آمد. این مطالب بنوبه خود ذهن او را بخود متوجه نمود.

نجیب الممالک خسرو را رانده بود بیشتر باینجهت که میدید تهی کیسه و بی مایه شده است. - وقتی او را میخواست که میتواند تصور کند دارای سرمایه و هستی است. - ولی بعدها که بتدریج این نظر از او گرفته میشد، با عدم رضایت و بدبینی بسیار میدید که دامادی فراخور مقام و میل خود انتخاب نکرده است. از اینجهت پیوسته از او اندیشه های ناگواری در خود احساس نموده، همچونکه کسی از يك درخت بی بر منصرف شود از او منصرف میگشت.

در پس این اندیشه و انصراف دیگر کمتر چیزی میتوانست خسرو را بنظر او کمی شایسته و لایق جاوه بدهد. - حتی این بدبینی ها آینده را هم در خود حل کرده، بر روی پیشامدات و شگفتیهای آینده نیز پرده میافکند.

هرچند بنظرش میرسید که گمان و انتخاب او در باره خسرو براه راست نرفته، چنانکه میخواست نتوانسته است نصیبی شایسته میل و مرام خود بدست بیاورد، ولی لهذا این زه زدگی گمانش نمیتوانست او را متقاعد کند که ممکنست بهر حال اموری مافوق فکر و نظر شخص در کارهای جهانی پیشامد کند که بهر آنچه خوب صورت بد و بهر آنچه بد صورت خوب را ببخشد. - یعنی

در نتیجه در آنجا که گمان خوبی مبدل بگمان بد شده است بار دیگر يك گمان بد بیک نتیجه و گمان خوب تبدیل بیاید .

او با اینکه کوتاهی و نارسائی عقل و عقیده خود را در این مورد بدرستی احساس کرده بود ولی باز نمیتوانست از آن پند بگیرد . - افکارش در تاریکی همچنان راه های تاریک پیش پای او می گذاشتند . - و بویژه که منیره دختر هوسی و ناز پرورده او هم با نخواستن های خود در میان عرض اندام کرده ، خاتمه کار خسرو را با تمام هوس و میل خود از او میخواست .

این بود که دیگر بی هیچ نوع توجه به زیر و رو شدن های آینده ، خسرو را فقط در تسلیم عقل و عقیده خود و میل و هوس دختر بدانگونه آواره کرده و از بین برده بود .

اکنون ، آیا اگر خسرو مانند سابق دارای هستی و سرایه می بود ممکن مینمود نجیب الممالک بدان سهولت و بدان اندازه بارضایت و بیقدری تنها بخواهدش دختر حاضر به دور افکندن و راندن او بشود ؟ اگر خسرو از حیث مقام دارای مقامی نظیر مقام اعیانیت او می بود ، اگر از اینجهت چیزی پای کمی از او نمیداشت آیا باز تصور این معنی میرفت که او با آن اندازه سختی و سنگدلی ، بدان پایه عالیجنابانه خسرو را آواره نموده و خاندانهای را بر هم بزند ؟ آیا این امور عملی مینمود ؟

مهمنا او که اینکار را کرده بود آیا اینکار شایسته مینمود ؟ و چنانکه خود در ظاهر معرفی نموده بود ، آیا در حقیقت اینکار نجات و سعادت دختر او را تأمین مینمود ؟ آیا او با فکر و رفتار خود ، اعم از آنکه بهر صورت می بود جاداشت که باینده امیدوار باشد ؟

البته اینها مسائلی بود که فقط آئینده میبایست جواب آنها را بدهد . وقتی که موضوع خواستگاری خاندان رحیم بمیان آمد ، این موضوع بنوبه خود چیزی بود که نیم رخ آئینده را نشان میداد هرچه بود از آئینده حکایت میکرد . - پس بر نجیب الممالک لازم بوده است بیش از همه آنها را پذیرفته و فراخور مقام آن از آن استقبال نماید .

زیرا از هر چیز گذشته رحیم در رتبه اول بکنفر اعیان زاده بوده ، و

اعیان زادگی او ، اینکه خسرو اعیان زاده نبوده است می توانست بخوبی این امر را تلافی کند . چه صرف نظر از هر چیز دیگر بنظر می آمد که بیشتر نگرانی و نارضایتی نجیب الممالک از وصلت با خسرو این بود که داماد او یکنفر اعیان زاده نبوده است . - و این بنوبه خود برای یکنفر اعیان خیلی می توانست قابل ملاحظه باشد . البته این مطلب در ابتدا با خوش بینی هائیکه این شخص در باره خسرو داشت نمی توانست زیاد شایسته تامل باشد ، ولیکن بعدها بهر اندازه که از خسرو منصرف میشد این مطلب کسب اهمیت و اعتبار می نمود . یکی از رسوم گذشته ، رسمی که طبقات مربوطه خود را بسیار بدان پابند و علاقمند می دیدند این بود که می بایست خاندانهای بخصوص در تحت شرایط و لازمات بخصوصی با هم وصلت نمایند ، - مثلاً اگر يك تاجر یا يك كاسب معتبر با يك خانواده اعیان یا اشراف وصلت مینمود ، جز در موارد نادر همواره يك عدم تعادل محسوسی بین دو خاندان مربوط ملاحظه می شد . و همین موضوع بود که غالباً شکایتها ، گفتارها ، تقارها و نارضاهندیهای طولانی و پر شاخ و بالی را بوجود می آورد .

قطعاً اگر نجیب الممالک دامادی را که انتخاب نموده بود مانند خود او از خاندان اعیان می بود و از این حیث در ظاهر چیزی برای نارسا بودن و کوتاه بودن مقامات وجود نمی داشت ، شاید صرف نظر از هر فکر و هر نیتی باز بدین سهولت حاضر بقطع و انفصال رشته وصلت با خانواده خسرو نمی گشت . - ولی می دانیم که این معنی هم وجود نداشت .

بهر حال این نظریه در رحیم بدرستی تأمین میشد . - از اینرو لازم مینمود هرچه زودتر و بطور قطع عروسی و وصلت با خانواده او اجرا گردد . چون کار باین مرحله رسید ، نجیب الممالک ملاحظه نمود دید هنوز منیره در عقد خسرو است ، بنابراین لازم تر از همه این بود که این مسئله بنحوی حل بشود . در اینجا بود که نجیب الممالک بفکر چاره جوئی افتاد .

البته طلاق نامه میبایست رسمی ، شرعی ، با مضای خود خسرو و با مضای يك یا چند مجتهد موشح باشد . - و آشکار است که این امر با نبودن ، شاید هم نارضای بودن خسرو بمطاب صورت دیگری میداد . ولی زودتر بگوئیم برای اعیانیت در



پرتو وجود روحانیت آن زمان اینگونه مسائل ، حتی اموری بزرگتر و مهمتر از این همواره در کمال سهولت و اعتیاد باصور و اشکال عجیب و حیرت انگیزی که هرگز چیزی از شئامت و آثاری از وقاحت کم نداشت می گذشت .

در دریای مهیب این روحانیت ، عامه و کار های آن همچون تخته باره های بی سر و سامانی بودند که هر لحظه در ضربات امواج کوه بیدگر ، بی اراده و محکوم بهر سمتی رانده میشدند و بهر غرقابی فرو میرفتند . — در حقیقت همه مسائل و امور ام از آنکه شرعی یا عرفی ، شخصی یا اجتماعی ، مدنی و حتی مهمتر از همه سیاسی میبود ، در دریای هول انگیز روحانیت وضعی پریشان و روزگاری اسف انگیز داشت . و اینها همه را دریای عجیب روحانیت در خود فرو برده ، حل نموده ، سپس بهر شکلی که میخواست ، بهر نحوی که اراده میکرد اجساد بیروح قربانیهای اغراض و امیال ، منافع و استفادات شخصی خود را سرگشته و حیران در تسلیم لطمات امواج خود بهر گوشه و کنار میافکند و پرتاب میکرد .

روحانیتی که مورد نظر است بدینگونه بود .

در اینجا نکته شایان تأمل اینست که این روحانیت عجیب الخلقه در موارد و جهات بسیار با اعیانیت ، دوست توانا و بیدادگر خود موافق و متحد بوده ، با کجبهه شکست ناپذیر ، غیر قابل نفوذ در مقابل بینوائیهای عامه ، فریادهای فقیرانه مردم فقیر ، مردم مظلوم ، مردم شایان ترحم و انصاف ایجاد کرده ، حتی حکومت و دولت را هم بتعظیم و کرنش در مقابل مقام پرسطوت خویش و امیداشت ، دلپای پریشان را سوزناک و اجساد شریف شریعت و عدالت را مجروح و عزادار میکرد .

روحانیتی که مورد نیاز اعیانیت نجیب الممالک بود بدینگونه بود .

نجیب الممالک فوراً منتقل شد که در این بار دیگر بدوست محبوب و

ورفیق شفیق خود ، بروحانیت مقتدر زمان خویش نیازمند است . — از اینرو بی درنگ با جبهه ای گشاده و سری امیدوار بسوی آن شئامت .

قبل از همه دستور داد يك مهری بنام خسرو در خفا تهیه کنند ، سپس

باچند نفر از علمای اعلام وارد صحبت شده ، بی هیچ نوع دغدغه و تشویش خاطر يك طلاق نامه شافی و کافی که مهر خسرو را در زیر و امضاء ، طاع چند نفر حجة الاسلام و ملاذالانام رادر بالاداشت تهیه ، و کار خود را بدین ترتیب ساخته و پرداخته گردانید .